

و ستایشهای عنصری را که دیگران سیمین و زرین در
 آتش پرخانه میداشت برآستی گفتار خود گواه آورده
 میگویند که مانند فردوسی فرزانه را بعنصری برتری
 نداد از آن روی که او مانند عنصری زبان چالپوسی داشت
 ازین روی برآستی پیوسته که مایه کار نغمه‌دون آخچه
 بفردوسی زبان داده بود بدآموزی دستور او حسن میبندی
 بود بدینگونه که پس از گذراندن شاهنامه محمود فرمود
 که فردوسی را بدانچه نوید داده شده سرفراز نمایند و حسن
 چون با او میانۀ نداشت گزارش نمود که آنماید در کسبی
 که در همه زندگی خود سد یک آنرا یک جا ندیده نمیتوان
 داد به بیم آنکه مبادا از زور خوشی بمیرد و محمود آنرا
 پسندیده سخت یک بخش آنرا فرمان داد و پس
 از آنکه سمرقندشهای مردم بگوشش رسید به بدولی حسن

داستان ترک‌ناران هند

پنی بروه از کرده پشیمان شد چنانچه همان مایه که فرموده
 بود نزد فرودسی روانه نمود مگر آن هنگامی رسید که
 هروه او را از خانه بگورستان می‌بروند نیز در سرگشته‌ها
 که از او نشان میدهند می‌نگارند که پیره زنی خراسانی
 نزد او بنالش آمد که پسر نو جوان مرا که با کلاهی بازگانی
 از نغزین بخراسان می‌آید راهنمان بلوچ که در تنگ
 این راهها برای زدن کاروانها در استواری بدست
 آورده اند کشته هرچه داشت بتاراج بردند بفرادین رس
 و وادین بده محمود پانخ داد که این از آن روی
 دست داده که آنجا پگاه از تختگاه من بسیار دور افتاده
 زین گفت باندازه کشور بدست باید گرفت که نگهبانی
 آن بتوان کرد محمود از شنیدن این سخن چنان بهم برآید
 که نگزندگان چنین دانستند که بیگمان بگوشمال می

غزویان محمود

فرمان خواهد رفت گردیده شد که خشم محمود بر خودش بود
چنانکه از جای برخواست تا چند دست سوار برای
نگاهبانی آن راهها برنگاشت
همچنین بسیاری نوشته اند که دلش در کیش محمدهی
استوار و در پاس آئین های آن پایدار بود و از
دیرباز آرزوی پادشاهی از آن روی داشت که بتواند
با بیگانگان بجنگد و آن کیش را در کشورهای آنها پهن
کند و پریش یزدان را بگوته محمدیان روانی دهد
و از همین بود که القادر بالله خلیفه آن روزگار
بغداد فرجامهای گرانهای پادشاهی باد فرستاد و او را
فرجامهای امین الملک عمین الدوله سلطان محمود داد
برخی نیز چنین نوشته اند که در همه جنگهای سبکتگین
بر جیپال چیره گشت محمود سردار بزرگ لشکر پر

داستان ترکنازان هند

بود و چون یک دو جنگ به راهی پدر با هندوان
 بیازمود و آن گونه پیلان تناور که بنجواب هم ندیده
 بود و آن مایه گنجهای سیم و زر که بسی بیشتر از
 گنجایش زاغر او می نمود بدست او و پدرش درآید
 دلش باندیشه تاخت و تاز هند از دست رفت
 و در بدست آوردن سودهای جهانی هیچ تکه چرب
 از تاختن بر هند ندید پس از آن در این آرزو بسر
 میرد تا بکسکین برود و چون پای بر تخت
 شهریاری نشد گسترده کیش محمدی را بهانه ساخت
 و آن را میانجی آراسته پیش برود آرمایه دیرینه
 خود شناخت پس کارزار بیگانه کیش را دست آویز
 یافتن پلهای کوه پیکر و گنجهای زر و گوهر نمود هر سال
 بهندوستان تاخت

عزویان محمود

اکنون برابر گفته همه داستان سرایان که در خوابگاه
 محمود نوشته اند باید ما او را هم در دادگری و خداپسندی
 یگانه روزگار شمریم و هم در خوشخوارگی و یفاگری
 بهمتای گاه خود یا گونه سخن را گردانیده بگوئیم نشأ
 بنگاه شناختهای بود که دشمنان یکدیگر بودند پس
 بهتر همین است که چشم از خوی او پوشیم و بنگارش
 کارهای او بکشیم و بگوئیم که چون محمود از رهگذر
 اسماعیل بیاسود روی برو نمود و چنانکه در داستان
 ایران نگارش پذیرفت کارهای خراسان را انجام
 داد پس از آن در دراز نامی سی و چهار یا پنج
 سال پادشاهی خود هفده بار بهندوستان یورش
 برد اگرچه بجز یک یا دو همه آنها بکامیابی برخوردند
 مگر بسیاری از آنها همچنان نیروزمندان انجام یافتند

داستان ترکازان هند

که شایسته نگارش اند و زینبده آنت که از همه شان
 یاد شود تا هر یک از آنها در جای خود شناخته گردد که
 بر چه گونه بود برای سزا دادن سرکشان برای تاخت و
 تاز یا برای لشکر کشی و کشورستانی و گرنه چنان خواهد
 نمود که محمود خاک هند را گرمیر خود ساخته بود و سال
 که از رهگذر خراسان و ترکستان دلس آسوده بود بدین
 سوی جنبش می نمود و بیازیمه دستی نیز بتاراج انسانان
 می کشود و اگر چه پاره پورشهای او را ده یا دوازده
 یاد کرده اند مگر شاید ایشان برخی از آنها را بچیر نگرفته اند
 و از همین روی میان چگونگی آنها چنانکه میان
 شماره آنها جدائی افتاده

سپارش خامه گزارش پورشها
 محمود را بکشورستان هند

یورشِ نخستین

چون محمود داریارانہ دہنہ فرماندہی خراسان و بلخ را بدست گرفت بیستان تاخت و تالیف پور احمد فرماندہ آنجا را فرمان بر خویش ساخت و بهترین بازآمد در همان سال کہ سی سد و نو تازی و پامان نهد و ^{۳۹۰} _{۹۹۹} نو و نہ منبری بود روسی ہندوستان نہاد وژی چند گرفتہ شجگانہ خود برگشت در آن میان ایک خان کہ بازماندہ سامانیانرا برانداختہ تختِ بخارا دست یافتہ بود بہیم انگہ مبادا محمود آہنگ او کند پیامبری بد و فرستادہ شادمانی خود را پادشاہی فرماشگانہ او در کشور خراسان وانمود ساخت محمود نیز با او بنیاد یگانگی را استوار ساختہ دختِ او را خواستگاری کرد ایک خان آنرا پذیرفتہ رشتہ یگانگی شان بہاب

داستان ترک‌تازان هند

پیوند تازه توانی بی اندازه پیدا نمود و باز پس از چندی

بشمشیر پیکار بریده شد

یورش دومین

در ماه دهم سال سید و نود و یک تازی باز با دهم
 $\frac{۳۹۲}{۱۰۰۰}$ سوار آهنگ هندوستان نمود و در روز دوشنبه

$\frac{۱۰۰۰}{۸۰۰}$ هشتم نختین ماه سال سید و نود و دو تازی که پنجم
 هشتمین ماه سال یک هزار و یک فرنگی بود در پشاور بچکا

که دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سید زنجیر
 پیل همراه داشت بر خورد جنگ درگیر شد هر دو گروه

بهم در آویختند و از هر سوی کوشش شایسته هویدا
 گشت سرانجام چند هزار تن از هندوان کشته شدند

و جیپال با چاروه تن از پسران و خوبانش گرفتار
 شد مجبور از پشاور بشهر پتنده که در این گاه زیر

غزنویان محمود

فرمانِ راجهٔ پتیاله است تاخت و آنجا را یغما نمود و خواست
 سردوان بدست آورد و جیپال را به پیمان داد و
 باج زنهار بخشیده با گرفتاران دیگر از بند رها نمود از
 بزرگانِ افغان هر کدام کج باخته بودند بکشت و هر کدام
 راستی پانهاوه فرمانبر بودند بچاکری گرفته در آغاز بهما
 فیروزمندان روی بغزنین نهاد

جیپال پس از بازگشت محمود خود را بر تودهٔ آتش
 بسوزانید و تحت خود را بفرزند خویش اندیپال داد
 گویند در آئین هندوان آن روزگار کسی که دوبار بدست
 پادشاه بیگانه گرفتار میشد دیگر شایستهٔ پادشاهی نبود
 بود

یورش سونین

۳۹۵

در سال سید و نو و پنج تازنی و یک هزار و ۱۰۰۴

داستان ترکنازانِ هند

چهار فرنگی محمود باز سر باره ترکنازی را بسوی هند برگردانند
 چنین مینماید که جنش انگیز این بار محمود آن بوده که برآ
 پهنده که بهی راو نام داشت و با جزار لاهور و در
 یورش گذشته از دستبرد محمود همین بجان رهساری
 یافته بود از دادن آنچه باو می افتاد سر باز زد و انبیل
 چگونگی را محمود نوشت و آگهی داد که او در بهاتنه که در
 استواریت نشسته کسی را بچیر نمی شمرد محمود از ملتان
 گذشته پائین آن شهر فرود آمد پس از دو سه روز کار
 سخت شکست بشکر هندو افتاد بهی راو باندرون سو
 درآمد محمود آزا گرد گرفت و به انباشتن کنده فرمان
 داد و چون نزدیک شد که بنگ و خاک پر گرد کا
 بر بهی راو تنگ شد لشکر خود را بیرون فرستاد و
 خود شبشب از در با گروهی از نزدیکان بارگاه بیرون

غزنویان محمود

رفته یکی از پیشانی که کناره آب سند بود پناه برد
 محمود چند تن از جنگجویان سپاه را دنبال او روان ساخت
 ایشان باو رسیدند او چون از همه سوی راه گریز را
 بر خود بسته دید خود را بدست خود کشت لشکریان
 سر او را نزد محمود آوردند کشورش پنجاب افزوده شد
 دولت و شهادت پیل با گنجینه و بنده بسیار بدست
 محمود آمده بقرنین بازگشت

یورش چهارم

در سال سید و نود و شش تازی و بکثراً ^{۳۹۶}
 پنج فرنگی محمود باهنگ گرفتن ملتان روی بر او نهاده
 نهاد مایه این ستونه آن شد که در سال گذشته
 هنگامی که محمود گرد دیوار بهاتنه بود از ابوالفتح داود
 که در ملتان هم خودش و هم پدرش نصیر و هم نیش

داستان ترکنازان هند

شیخ حمید دست نشاندۀ خانۀ نغزین بودند کارهای ناشایست
 سرزد که آتش خشم محمود افروخته شد مگر در آن هنگام
 روی خود نیآورده بغزین شد و سال دیگر از بیچاره
 آهنگ گوشمال او نمود در پشاور به لشکر اندپال
 برخورد اندپال بیک کارزار شکست خورده بکشمیر
 گریخت بر سر این جنگ دو گونه سخن گفته شده یکی
 آنکه چون ابوالفتح از آهنگ محمود آگاه شد از اندپال
 یاری خواست و او پذیرفته لشکری بر سر راه محمود روانه
 پشاور ساخت محمود آن لشکر را شکست روی به
 اندپال نهاد و چون لشکر محمود بسوره که در کنایه
 آب چناب و بنزویکی وزیر آباد است رسید اندپال
 هراسان گشته بسوی کشمیر گریخت دیگر آنکه چون محمود
 از بیچاره رفت اندپال بدگمان شده در پشاور محمود را

غزنویان محمود

پیشباز نموده و شکست خورده بکشمیر گریخت مگر در میرزا
 رفتن محمود و سر راه گرفتن اندپال بر او در پیشاور سختی
 نیست پس از آنکه اندپال بکشمیر گریخت محمود
 او را دنبال نکرده روی بسوی نهاد که آهنگ نموده
 بود و از راه بهتند بهلمتان رسیده آنجا را در میان گرفت
 پس از یک هفته ابوالفتح زینهار خواست و بدادن
 گناهیگاری و دوچندان باج که هر ساله میداد گردن نهاد
 محمود پذیرفت و شاید جز این هم چاره نداشت
 زیرا که در همان گاه پیکی از ارسلان جاذب که محمودش
 بر هرات گماشته بود فرارسید و بنامه محمود را اگهائید
 که لشکر ایک خان بسرواری سیادش تکین بخندان
 آمد جعفر تکین از سرکار ایک بداروعلی بلخ نامزد گردید
 بیشتر بزرگان خراسان چشم سلطان را دور دیده بفرمان

داستانِ ترکنازانِ ہند

ایک گروں نے ہمدانہ محمود کے این آگہی یافت پوڑیا
 ابو اسح داود لودھی را پذیرفت و ناسنجاری انڈیاں
 را نیز در دل گزاشته کاروبار بہتندہ را بسکیال کہ برآ
 زادہ بود و در نیشاپور بدست ابوعلی سیمور کیش مجری
 پذیرفتہ بود سپرد و خود بغزنین رفتہ لشکر ایک خازا
 شکست و ایک را بالشکرت بدانسوی رود بکتر تارانیہ
 بغزنین برگشت

در ہمان روزہا کہ بکارزار ایک می پرداخت آگہی رسید
 کہ سکیال کہ اورا آسار مینامیدند سر از فرمان بازداشت
 محمود از ہمانجا گروہی را از سرداران کہ در آفسانان تبول
 و جاگیر داشتند بالشکری برای سزا دادن او آپیش
 فرستادہ خود نیز بدنہاں روان گردید مگر پیش از آنکہ
 بنجاک ہند درآید اورا دستگیر ساختہ نزد محمود آوردند

غزنویان محمود

محمود گنہگاری سنگینی از او گرفته اورا تنگین کنجور سپرد
 و او در بند بود تا بمرد پس محمود آنسال را بغزنین فرست
 پیارسید

ستونہ پنجم

در سال سید و نو و نہ تازی و یکہزار و $\frac{۳۹۹}{۱۰۰۸}$
 بہشت فرنگی محمود چون دلمان کشور خود را از گرد پستیازی
 لشکر ایک یکبارہ پاکیزہ ساختہ بود اندیشہ کینہ جوئی آن
 خیرگی کہ از اتندیال ہنگام کینر ابواضح در پشاور آسکا
 شدہ بود سر از گوشہ دروش برزد نوغان بہار بود
 کہ لشکرش را فراہم آورده آہنگ او نمود از آنسوی
 اتندیال نیز از ہمان روز کہ بر در پشاور از فشار لشکر
 محمود بکشمیر گریخت ہمیشہ دست و پای خود را فراہم داشتہ
 بیدار پیرامون خود و ہشیار جنبشہای محمود میداد اگرچہ

داستان ترکمانان هند

شنید که محمود بی آنکه با او از در سمرقند درآید بخرمین
رفت مگر چون بخوبی میدانست که آن کرد رنجشیکه آن
رقار گزشته او بر رخسار دل محمود نشسته بی شست و شو
دست کینه خواهی دور نخواهد شد می بر بستر آسایش نغمه
و یکدم از کوشش گردآوری ساز سپاه و سامان جنگ
نیاسود ایچیان چرب زبان براجگان دور و نزدیک
روانه داشت و همه را یاد داده بود تا چون بدرگاه آنان
رسیدند زبانها ریختند و دلهاسی بزرگ و کوچک مردمان
انجا را بر شهنی محمدیان غزنین برانگیختند و چنان دست
جانبانیده همه را آماده کار ساختند که سپاه بسیاری آن
هرسوی گرد آمد گنج فراوانی از مردمان کیش پرور شهری و
روستائی فراهم گردید و لشکر انبوهی با پول بی اندازه و
هرگونه ساز و سامان نیازمندیه اردوی گرانی بسرکردگی راجگان

غزنویان محمود

دہلی اجمیر گوالیار کالنجر اوجین و غنوج بھلیش ویدہ
 و لاہور ہائندپال پیوستند و از آنجا ہمہ باہم روی
 براہ نمادہ در پشاور بر سر راہ محمود نشستند محمود با سپاہ
 خود برابر آن لشکر بیکران فرود آمد و چون بر پشتہ
 فراز شدہ آن دریای پناور را بدید چارہ کار را بخرآن
 ہیج ندید کہ فرمود تا کندہ گودی پیرامون سپاہش کند
 و سپاہ را از رفت و آمد بیرون آن بازداشت گویند
 محمود با آنکہ از قزونی مردان دشمن و کمی سپاہ بچوین
 در نهاد کار خود فروماندہ بود باز سر اسیمہ نگشت و
 جز از نگاہبانی اردوی خود تا چہل روز ہیج آشکارا نمود
 از نہال آن کار ہمین بار آمد کہ بوز بروز بر شمارہ
 آن لشکر و اندازہ توانائی راجگان افرودہ گشت چنانکہ
 ہمہ نوشتند کہ تا آنروز در ہیج گاہ ہرگز آنمایہ سپاہ

داستان ترک‌تازان هند

از هندوستان در یکجا فراهم نگشته بود زیرا که فرستادگان
 اندیال پیداد محمدیان را همه چنین وانمود ساخته بودند
 که این گروه ستمگر هر که دست یابند چه زن و چه
 مرد که از جنگ جان بدر برده باشد یا در جنگ هم
 نیامده باشد او را مانند بندگان دستگیر نموده میان خود
 خرید و فروخت میکنند از خواسته هیچکس نمیگزیند
 هر چه بیابند تاج میمانند و نماز خانها و پرستشگاهها را
 ویران میسازند پس در دور کردن همچنان آسیمی که جان
 و خواسته و کیش از بیدادش زنده نماند یافت اگر
 هر کس هر چه دارد از گنگ و گویا و جنسبند و برجا
 بفروشد و بجان و توان بکوشد بسیار بجا خواهد بود
 از این روی هر کس هر چه توانست داد تا چنانکه زنهار
 بینوا دست بند و گوشوار خود فروختند و زیورهای زین

غزویان محمود

و سیمین خود را گذاخته بهای آنها را برای سبزه‌ی
 سبزان زادبوم فرستادند و مردان توانا دست‌ایه
 خود را با ساز جنگ سودا نموده خود را بار دومی هند
 رسانیدند گروه کهک و کوهستانیان آسامان نیز
 که بدلیری نامور بوده‌اند همه روی به پشته کارزار
 نهادند محمود با آنکه اشیوی سپاه دشمن هیچ روی
 خود را نداشت مگر چون به بزرگی جایکه بدست آورده
 بود پشت گرم بود نمیخواست یورش برد و جنگ
 پیش‌دستی نماید هندوان نیز پامی رزم‌جوی پیش
 نهادند سرانجام محمود برای آنکه دشمن را بسوی خود
 کشد یکدسته کمانداران لشکر را فرمان داد که بگنجانند
 اردو رفته خشم‌انگیز مردان دشمن شوند مگر آنچه از این وقت
 بویا شد دشمنان اندیشیده او بود زیرا که تیراندازان

داستانِ ترکستانِ هند

بجای آنکه جنگ و گریز نموده دشمن را باهستگی توی
 کار آرند خودنمایی کرده آن پایان نزدیک لشکر دشمن
 رفتند که گروه کهنک و کوهستانیان نزدیک سی هزار
 تن سر و پا برهنه با گونگون افزار جنگ و باجستی
 و چالاکي شگرت آن لشکرا در میان گرفته از آنجا
 بهر دو بازوی اردو تاختند و از کنده گزشته ریختند
 در سپاه محمود و با شمشیرهای هندی بسیار تیز و کج کار
 خونریز اسب و مرد را چنان تیردستی از پای در آوردند
 که در یک چشم همسودن بشماره چهار هزار تن کشته بر خاک
 افتادند چیزی نمانده بود که محمود جای تنی کرده جنگ
 را پس اندازد مگر نزدانش یادری کرد و تیری بر
 پیشانی پیلای که پادشاه دشمن بر آن سوار بود چنان
 خورد که زبان بته سرش را برگردانید و پشت بجهنگ

غزنویان محمود

رو بگریز نهاد شکران آن رفتار را نشانه شکست خویش
 پنداشته دسته دسته راه خود گرفتند محمود چون چنان
 دید نگذاشت پای لشکرش از جای در رود آماده کار شد
 پهنه جنگ بدست سپاهش افتاد ده هزار تن از مردان
 کاری را دنبال ایشان فرستاد و خود از پی روان شد
 دو برابر آنچه از محمدیان کشته شده بود از هندوان کشت
 تا پنجاب همه جا بدنبال آنان تاخته نگذاشت یکدم آرام
 بیابند خود نیز نیارمید تا همه را مانند برگهای خزان ریخته
 که پریشان یا خود در وزیدن حبابی تندباد سخت بر شاخ
 خشک مانده باشند پراکنده و بیکار نمود از این کارزار
 چنان آزمایشی بدستش آمد که رشته پوشگی هندوانرا
 بدان گونه پاره پاره ساخت که دیگر پیوند پریز نماند
 چون از هر سو راه آمد و شد آنگهی را بر اوجگان رساند و

داستان ترکنازان هند

شهر اشپان بر بست و فراهم جامی آنها را بهم در شکست
دست بتاریج کشود و کار شکسته بندی پنج لشکر خود را
بومسیائی یغا درست نمود در آنجا بگوشتش زود
کردند که در زیر کوه هالییا بتخانه است که آزان کرکوت
مینامند و در همه روی زمین جانی نیست که آتمایه زرد
وسیم و گوهر گرد شده باشد که در آنجا از روزگار راجه
بهیم تا کنون فراهم شده است و این همه پرتی گنجینه ها
گونگون آن برای آن است که راجه بهیم در زندگی خود
هر چه داشت از زرد و گوهر همه را بد آنجا فرستاد زیرا که
آن گل زمین پسنه جای بسیار درستی بود پس از آن
همه راجگان و بزرگان و توانگران کشورستان هند از زود
نیز که چینه زیاده آتش از زمینهایش بر می آید آنجا را
بزرگ و پاک شمرده همیشه پذیرای گرانهای خود را نیامند

تغز نو بیان محمود

روانه آنجا کرده اند محمود آهنگ آنجا نمود و چون پنهان
آن رسید سپاه را گزاشته با تنی چند از سرداران و بزرگان
اردوی خود روی به بالا نهاد از آنجا که سپاه نگاهبان
بیاری اندپال رفته بود آن فرخنده جای پاکیزه از مردان
پاسپان تهی مانده بجز برهمنان نمازی و پرستاران
بتخانه و پرستش کنندگان خاک نشین و جاروب کشان
استانه گزین کسی آنجا نبود که با آن لشکر گران که از
بالا نگاه شان درآمده بود بتواند پایداری نمود دروازه ها
آن کوشک تو انگر را کشاده همه رو بروی محمود بر خاک
افتادند و بتخانه را سپرد چاکران او نمودند محمود بفرمود
تا هر چه از سالهای دراز در آن سرزمین پاکیزه انداخته
شده بود همه را پاک بنجامة تاراج نویسان شاهی در آورده
فرا گرفتند گویند از چیزهاییکه در آن بتخانه محمود رسید

داستان ترک‌تازان هند

هفت صد هزار دست بود پاره نوشته‌اند هفت صد
 من تبریز سامانها نیکه از زر و سیم ساخته شده بود
 و بیست من زرناب دو هزار من سیم خام و بیست من
 سنگهای گرانهای زنگارنگ همچون مروارید و گوهرهای
 زرد و سرخ و سبز و کبود و جز آنها از آنجا گیش آمد
 پس با سری خوشش و دلی شاد بفرمین برگشت
 در سال دیگر بفرمود تا بیرون شهر در فرجای کشاده خانها
 چوبین بنیاد نهادند و جشتی شاهانه برپا کرده همه
 زیر دستاها در آنجا میهمانی خواندند و آنچه از ینمای آنجا
 برده بود در آنجا نهاده بر دمان بنمونه چشمشان را بدیدند
 آنها روشن ساخت و پس از سه شبانه روز که در
 پایان خوشی و خرمی بسر میبرد برخی از آن اندوختها را
 به پیشوایان کیش بخش نموده بازمانده را بگنجه خسروی سپرد

ستون ششمین

در سال چهار صد و یک تازی و یک هزار و ده تازی ^{سال} و ده تازی و ده تازی
 هم غور را از محمد سوری گرفته میفرود و هم غلطان را بکشود
 و ابوالفتح لودی فرماید آنجا را بند نموده بنشینند
 و او را در وژی از کشور خود داشت تا برود

چون همه رویدادهای آنسال را پیش هم میگزاییم دانسته
 نمی شود که چیره گی محمود بغور از روی خواهش هنگامی بود
 یا ناگزیری یا زبردستی زیرا که پاره نوشته اند که در همان
 سال چون محمود از غور بملتان شد سپه کشان او
 غرستان را که نزدیک سرچشمه رود مرغاب افتاده و
 پیوسته است بکوستان غور و فرمانده آنجا را شار بینا می
 گرفتند و برخی گرفتن غرستان را در سال دیگر و گوی
 در سال چهار صد و سه تازی نوشته اند و غور بر کوهستان